



بررسی مقایسه‌ای مفهوم آزادی در نظام سیاسی ولایت فقیه و لیبرالیسم

زیدان مرادی

بهار ۱۴۰۰



سرشناسه : مرادی، زیدان
عنوان و نام پدیدآور : بررسی مقایسه‌ای مفهوم آزادی در نظام سیاسی ولایت فقیه و لیبرالیسم
مشخصات ظاهری : ۱۱۶ صفحه (مصور) (رنگی)

مشخصات نشر : ایلام: ماه ناز، ۱۴۰۰

شابک : ۹۷۸-۶۲۲-۹۵۷۸۶-۷-۴
وضعیت فهرست نویسی : فیا
یادداشت : کتابنامه.
موضوع : سیاست

تألیف	زیدان مرادی
ویراستار	ماه ناز
سال چاپ اول	۱۴۰۰
شمارگان	۱۰۰۰ نسخه
ناشر	ماه ناز
صفحه آرایي	محسن مکرمی
طراح جلد	محسن مکرمی
شابک	۹۷۸-۶۲۲-۹۵۷۸۶-۷-۴
قیمت	۴۰۰۰ تومان
آدرس ناشر ایلام - بلوار دانشجو، روبروی دانشگاه پیام نور، پاساژ آریان	

تلفن: ۰۹۱۸۷۴۵۸۵۶۵ - ۰۹۳۸۶۳۰۳۴۲۲

تقدیم به: شهدای انقلاب اسلامی

فهرست مطالب

صفحه

عنوان

فصل اول: مفاهیم

۱۳	مقدمه
۱۳	تعاریف
۱۳	آزادی
۱۶	ولایت فقیه
۱۶	فقه
۱۶	الف: فقه در لغت
۱۶	ب: فقه در اصطلاح
۱۷	فقیه
۱۷	الف: فقیه در لغت
۱۸	ب: فقیه در اصطلاح
۱۹	ولایت
۱۹	الف: ولایت در لغت
۲۱	ب: ولایت در اصطلاح
۲۴	ولایت فقیه
۲۵	لیبرالیسم
۲۶	الف: لیبرالیسم در لغت
۲۷	ب: لیبرالیسم در اصطلاح
۲۹	تاریخچه لیبرالیسم و ولایت فقیه
۲۹	تاریخچه لیبرالیسم
۳۵	تاریخچه ولایت فقیه
۳۹	اقسام ولایت

ولایت تکوینی و تشریعی خداوند	۳۹
تفاوت ولایت تکوینی و تشریعی خداوند	۴۰
ولایت عام	۴۰
ولایت خاص	۴۱
مؤلفه‌های لیبرالیسم	۴۲
لیبرالیسم حقوق بشر	۴۴
لیبرالیسم و آزادی	۴۶
مالکیت خصوصی و لیبرالیسم	۴۹
ابعاد لیبرالیسم	۵۰
لیبرالیسم فلسفی	۵۰
لیبرالیسم سیاسی	۵۱
لیبرالیسم فرهنگی	۵۱
لیبرالیسم اقتصادی	۵۲
اقسام آزادی	۵۳
آزادی عدالت	۵۳
آزادی مذهبی	۵۵
آزادی سیاسی	۵۷

فصل دوم: مفهوم آزادی در نظام‌های سیاسی ولایت فقیه

مقدمه	۶۱
مفهوم آزادی در نظام سیاسی ولایت فقیه	۶۲
خدامحوری	۶۴
کمال‌گرایی	۶۶
تکلیف‌پذیر (مسئول) بودن انسان	۶۸
مختار بودن	۶۹

۷۳		انواع مفهوم آزادی در نظام سیاسی ولایت فقیه
۷۴		مفهوم آزادی منفی در نظام سیاسی ولایت فقیه
۷۶		مفهوم آزادی مثبت در نظام سیاسی ولایت فقیه

فصل سوم: مفهوم آزادی در نظام سیاسی لیبرالها

۸۱		مقدمه
۸۲		انواع آزادی در اندیشه سیاسی ولایت فقیه
۸۳		آزادی منفی
۸۶		آزادی مثبت
۸۹		مفهوم آزادی در نظام سیاسی لیبرالیسم
۸۹		انسان محوری
۹۲		فردگرایی
۹۶		جمع گرایی
۹۸		آزادی عقیده
۱۰۱		اشتراکات مفهوم آزادی در نظام‌های سیاسی ولایت فقیه و لیبرالیسم
۱۰۷		نتیجه گیری
۱۰۹		منابع و مآخذ

فصل اول:

مفاهيم

مقدمه

در این فصل به بررسی مفاهیم پژوهش خواهیم پرداخت بنابراین این فصل مشتمل بر ششمین بحث می‌باشد که در بحث اول به بررسی تعاریف شامل آزادی، نظام سیاسی، ولایت، ولایت فقیه و لیبرالیسم خواهیم پرداخت در بحث دوم به بررسی تاریخچه موضوع شامل تاریخچه ولایت فقیه و لیبرالیسم اشاره خواهیم کرد و در بحث سوم اقسام ولایت و در بحث چهارم و پنجم مولفه‌ها و ابعاد لیبرالیسم را مورد مذاقه قرار خواهیم داد و در بحث آخر به اقسام آزادی خواهیم پرداخت.

تعاریف

آزادی

آزادی‌ها به تنوع قیود، موانع و بارها گوناگون و متنوع اند. بنابراین استفاده از عنوان «آزادی» و بحث کردن درباره‌ی آن بدون مشخص کردن متعلق آن (از چه و برای چه) کاری نادرست است، همچنان که وقتی دو کشتی گیر دارای یک اسم‌اند، هیچ گزارش‌گری به این پایه از ابله‌ی نمی‌رسد که از هر دو به همان اسم مشترک یاد کند، بلکه نام

کوچکشان را که موجب تمیز آن دو از هم می‌شود، محور قرار می‌دهد. لذا فیلسوفان و سیاست‌مدارانی هم که در مورد آزادی می‌نویسند دقیقاً باید این نکته را رعایت کنند (موریس کرنستون، ۱۳۸۶، ۱۸). اما «آزادی» به نحو مطلق، نقطه‌ی مقابل محدودیت و اسارت و به معنای نبودن مانع در برابر اراده و انتخاب آدمی است (مطهری، ۱۳۷۸: ۱۶).

لیبرالیسم با اهمیت والایی که برای آزادی یا اختیار قائل است، خود را از سایر آموزه‌های فلسفی متمایز می‌کند. تأکید لیبرالیسم بر این اصل به حدی است که برخی مفسران هوادار این مکتب، به خود اجازه می‌دهند فقط بر اساس این اصل، تعریف محدودی از لیبرالیسم ارائه دهند پندار آزادی در اندیشه سیاسی اروپا خواه در دوران کلاسیک و خواه در قرون وسطی برجستگی چشمگیری ندارد و حتی در عصر جدید نیز با اصول دیگری که برای بسیاری از مردم اهمیت بالایی دارد، باید به رقابت پردازد. اما در لیبرالیسم هیچ یک از این اصول، با تعهد نسبت به آزادی برابری نمی‌کند آزادی وسیله رسیدن به یک هدف سیاسی متعالی‌تر نیست، بلکه فی‌نفسه عالی‌ترین هدف سیاسی است (آربلاستر، ۱۳۷۷: ۸۲-۸۳) پس آزادی حقیقی است که به شأن آدمی تعلق دارد (راسل، ۱۳۵۷: ۴۰۷) هابز می‌گوید آزادی در مفهوم صحیح آن، فقدان مخالفت است (مراد از مخالفت، موانع خارجی موجود در مقابل حرکت است). براساس این معنی صحیح و عموماً پذیرفته شده از این کلمه، انسان آزاد کسی است که اگر میل به انجام کاری داشته باشد و قدرت و ذکاوت انجام آن را نیز داشته باشد، با مانع و رادعی مواجه نشود (هابز، ۱۳۸۰: ۱۴).

همچنین آیزایا برلین^۱ در تعریف آزادی می‌نویسد من معمولاً به میزانی که شخص یا اشخاص دیگر در فعالیت‌م مداخله نکنند آزاد نامیده می‌شوم آزادی در این مفهوم صرفاً حوزه‌ای است که در آن شخص می‌تواند بدون اشکال تراشی دیگران عمل کند اگر دیگران مانع از انجام کاری شوند که در صورت عدم مداخله آنها می‌توانستم انجام دهم، به همان میزان آزاد نیستم اجبار به مفهوم مداخله تعمدی دیگران درع رصه‌ای است که اگر مداخله آنها نبود، من می‌توانستم عمل کنم (برلین، ۱۳۸۰: ۱۲۲-۱۲۳). اما در این میان تعریفی که جان لاک از آزادی ارائه می‌دهد روشن و شفاف است و دلالت بر مبنای اصالت فرد در تفکر لیبرال دارد وی می‌گوید تا آنجا که انسان قدرت فکر کردن یا فکر نکردن و حرکت کردن براساس ترجیح یا هدایت ذهن خود را داراست، تا آن حد انسان آزاد است (محمودی، ۱۳۷۷: ۷۱)

پس می‌توان گفت در لیبرالیسم آزادی معمولاً به صورت «آزادی از» چیزی تعریف می‌شود و نه «آزادی برای» منظوری. لیبرالیسم غالباً آزادی را به گونه‌ای منفی و به مثابه شرایطی که در آن شخص مجبور نیست، مقید نیست و در امورش مداخله نمی‌شود، تعریف می‌کند (آربلاستر، ۱۳۷۷: ۸۳).

^۱ Isiah Berlen

ولایت فقیه

فقه

الف: فقه در لغت

در لغت به معنای فهم، آگاهی و دانایی است؛ (ابن فارس، ۱۴۱۰، ج ۴: ۴۴۲) خواه مربوط به دین باشد و یا چیز دیگر. در کتاب لسان العرب به معنای «فقه» فراتر از مطلق دانستن است و منظور از آن علم و دانستن است که همراه با دقت نظر و استنباط باشد (ابن منظور، ۱۴۰۲، ج ۱۰: ۳۰۵) (فقه) در لغت عرب به معنای فهم و درک، و (فقیه) به معنای صاحب فهم و درک است. اما با توجه به امتیاز اساسی که در لغت عرب، بین وزن (فعلیل) و (فاعل) وجود دارد که وزن (فاعل) تنها ثبوت آن صفت مثلاً (علم) برای ذات را فهمانده، ولی وزن (فعلیل) علاوه بر اثبات صفت برای ذات، دوام و استمرار و به تعبیر بهتر تجربه و تخصص را نیز می‌فهماند؛ لذا (فقیه) به معنای متخصص درفقه خواهد بود، همان گونه که طبیب متخصص در طب و حکیم متخصص در حکمت است (رجالی تهرانی، ۱۳۸۳: ۸۱-۹۰). واژه فقه به معنی درک کردن و فهمیدن عمیق است (مصطفوی، ۱۴۰۲: ۵۲) اما از آنجا که مسلمانان علم و فهم از دین را شریفتر از سایر علوم می‌دانسته‌اند، فقط فهم دین را فقه نامیده‌اند و این گونه بود که اصطلاح علم فقه به وجود آمد. (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۵: ۱۴).

ب: فقه در اصطلاح

به معنای علم و آگاهی دقیق نسبت به علوم دین و احکام الهی و توان استنباط آن‌ها از طریق ادله تفصیلی (کتاب، سنت، عقل و اجماع) است. «فقه» یکی از شاخه‌های علوم دینی و عبارت است از: «علم به احکام شرعی از طریق استنباط و اجتهاد» (میراحمدی زاده،

۱۳۷۸: ۱۴). فقه در اصطلاح فقیهان و اندیشمندان دین: در شریعت اسلام، هر قانون الهی، «حکم» نامیده می‌شود (مطهری، ۱۳۷۱: ۵۴). هر حکم، مشخص‌کننده وظیفه‌ای است که خداوند متعال در مورد هر یک از کارهای بندگانش، از آنها انتظار دارد. هدف این احکام، این است که انسان عمل خاصی را در خارج انجام دهد یا ترک کند یا اینکه نسبت به ترک یا انجام آن مخیر باشد. و منظور از «علم فقه» علم یافتن به احکام شرعی است از راه‌های اثبات‌کننده آن (جمال الدین، ۱۳۶۵: ۲۶). به عبارت دیگر، فقه، دانستن احکام شریعت است از راه استدلال و برهان (گرجی، ۱۳۷۷: ۷) فقه، دانش به دست آوردن احکام شرعی اسلامی فرعی، با روش‌های معینی از منابع فقه است (مشکینی، ۱۴۱۶: ۱۸۰) تعریف معروف: فقه در اصطلاح عبارت است از: روشی که به وسیله آن احکام شرعی را از ادله تفصیلی به دست می‌آوریم. «دلایل تفصیلی» از نظر بیشتر علمای شیعه عبارتند از: قرآن، سنت، اجماع و عقل (شب خیز، ۱۳۹۲: ۱۴).

فقیه

الف: فقیه در لغت

فقیه از واژه «فقه» مشتق شده است. و فقه در لغت، به معنای دانستن و فهمیدن، است. کلمه «فقیه» از ریشه «فقه» می‌باشد که به معنای شکافتن و پیروزی اشتقاق یافته (النهایه، ابن اثیر، ج ۲، ۴۶۵)، در لغت به معنای فهم و علم می‌باشد و در آیه «طبع علی قلوبهم فهم لا یفقهون» (توبه، آیه ۸۷) نیز به همین معناست. از این رو مرد فقیه، یعنی عالم. فقیه در لغت از ماده‌ی «تفقه» و به معنای فهمیدن چیزی و دانش دریافت و فهم امور است و در اصطلاح خاص بیشتر بر علم دین اطلاق می‌گردد (دهخدا، ۳۴۶۰: ۲۹۲). در

این اصطلاح فقیه به کسی گفته می‌شود که بتواند از علوم مقدماتی مانند ادبیات، حدیث، تفسیر و اصول و غیره احکام دین را بشناسد (صالحی، ۱۳۸۳: ۳۱) افزون بر ویژگی تخصص در امور دین شخص فقیه باید از کمالات روحی، معنوی نیز برخوردار باشد و دارای صفتی ثابت در اعماق وجود، برای جلوگیری از گناه و نافرمانی بوده از پیروی هوی و هوس در امان باشد (لقمانی، ۱۳۸۹: ۱۰۰).

ب: فقیه در اصطلاح

اما فقیه در اصطلاح علوم اسلامی، به معنای مجتهد و متخصص در علم فقه به کار رفته‌است. بنا براین، فقیه به کسی می‌گویند که قادر به استنباط احکام شرعی فرعی از منابع فقه اسلامی که عبارتند از قرآن، سنت، اجماع و عقل باشد (شب خیز، ۱۳۹۰)

فقیه در اصطلاح به فردی گفته می‌شود که در علم فقه به رتبه اجتهاد رسیده باشد یعنی توانایی استنباط احکام شرعی فرعی را از منابع معتبر داشته باشد (مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی، ۱۳۸۹ ش، ۶۹۶). در تفکر شیعی مجتهدان جامع الشرایط جانشین امام معصوم هستند. به آنان نایب عام گفته می‌شود (کاشف الغطاء، ۱۴۲۲، ج ۴، ص ۳۷۰) و بسیاری از وظایف و اختیارات امامان مثل قضاوت و اجازه تصرف در وجوهات شرعی را دارا هستند (شیخ انصاری، ۱۴۱۵، ج ۳، ۵۴۵-۵۴۶). در سده‌های اخیر مرسوم بوده است که دانش‌آموختگان حوزه‌های علمیه هنگامی که در فقه به مرحله بالایی می‌رسیدند، استاد یا استادان‌شان، به صورت کتبی یا شفاهی، اجتهاد آنها را تأیید می‌کردند. به این تصدیق «اجازه اجتهاد» می‌گویند (گرچی، ۱۳۷۳، ۶۱۰).

مراد از «فقیه» در روایات، بصیر در امر دین است. در حدیث حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) آمده: «من حفظ علی امتی اربعین حدیثا بعثه الله فقیها عالما». (هر کس

چهل حدیث بر امت من حفظ کند خداوند او را فقیه و عالم محشور کند (خصال، صفحه ۵۴۱). «فقه» و بصیرت دینی، گاه به موهبت پروردگار حاصل شود، مانند این دعای پیغمبر (صلی الله علیه و آله) در باره امام علی (علیه السلام)، هنگامی که وی را به یمن اعزام داشت و فرمود: «اللهم فقهه فی الدین» (خدایا او را در دین فقیه و دانا گردان). و گاه به کسب و تحصیل بدست آید، چنانکه امیرالمؤمنین (علیه السلام) به فرزندش امام حسن (علیه السلام) فرمود: «و تفقه یا بنی فی الدین (مجمع البحرین) فقهاء اسلام، کلمه فقه را در مورد قسم اخیر اصطلاح کردند، شاید از آن نظر که از صدر اسلام آنچه بیشتر مورد توجه و پرسش مردم بود مسائل عملی بود. از این رو کسانی که تخصصشان در این رشته مسائل بود به عنوان «فقهاء» شناخته شدند (خصال، صفحه ۵۴۱). و در تعریف فقیه گفته می‌شود: «فقیه کسی است که قادر به استنباط احکام شرعی فرعی از منابع فقه اسلامی باشد». منابع فقه در نزد مذاهب مختلف اسلام متفاوت است. از نظر شیعه، قرآن، سنت، اجماع و عقل منابع فقه به شمار می‌رود (شب خیز، ۱۳۸۷: ۴۴). رگان متفقند که فقیه‌ترین پیشینیان شش تن بودند که آنها از اصحاب امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) می‌باشند و آنها عبارتند از: زراره بن اعین و معروف بن خربوذ مکی و ابوبصیر اسدی و فضیل بن یسار و محمد بن مسلم و برید معاویه عجل (مجلسی، ۱۴۱۰، ج ۴۶: ۳۴۵).

ولایت

الف: ولایت در لغت

ولایت از ماده ولی «و ل ی» مشتق شده که موارد استعمال آن فراوان است؛ از جمله: ولایت، ولایت، ولای، ولای، ولی، اولیا، والی، مولی، موالی، مولی علیه، تولیت، موالات،